

راست دولت راست و لک شتاب را به قوه کالیته سکون سنیاد و مسری ال مستدیان

شهر سپهر و ... بهار ...

نام سلیم بکد احم قدس متنا مامور بودند از وطنی وارد کن گردیدند چند روزی در محضر

اورگ ... و با ... در ...

خانسانانی که کار تفحص می و کشش کار تجارت سرکار آصفی می باشد و عهد نامه

بهار نظام الملک ...

نود و هشتاد و هجرتی در محله حسینی علم عرفان چند رکابور یک قطعه عویلی پشت برآ

اقامت خود خرید نموده مقیم شدند چنانچه تقسیم ساله موجود و ارقام تا حال در محله

چو بی بسیم مرد و اوقات ...

... در سال ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

... در ...

فوک ریز قلم حقایق رقص ساخته ار سال داشته ام در حقیقت این ترغیب  
ترکیب موجب ترقی استعداد نوجوانان روزگار و باعث ازدیاد شوق <sup>بدر</sup> نوجوانان  
پربلا و وامصار خواهد شد و هر فردی و هر مردی چون ما و روز بروز  
فروغ کسب اتفاق حاصل ساختند بدر کمال سیاسی تهذیب و اخلاق خواهد <sup>گشت</sup>

عندل حالیه

فیض بطرز نورسان تازه بتازه نوبت	هست چو رنگس این جهان تازه بتازه نوبت
شاخ مراد هندوان تازه بتازه نوبت	با و وفاق شد و زمان چون نکند نوبت
چون نشویم فسانه خوان تازه بتازه نوبت	یا هر چه هست قدر وان مثل هزار داستان
بانگ و نواز بنید بان تازه بتازه نوبت	هزده که امر سخنوران آمده وقت است این
رسم دره است در میان تازه بتازه نوبت	هست اگر چه لکن دور بگر ز لطف استیاد
گشته چو قرب من ز جان تازه بتازه نوبت	ریخ مبانیت نماید دره مفارقت نماید
بر همه پیش کن از آن تازه بتازه نوبت	به چشم کنی نما همی نفع زریط با همی
تا بشوند هم زبان تازه بتازه نوبت	یا تا بر موز عهد می تا بر شود مکن سکه
دید دهمی باین و آن تازه بتازه نوبت	هم چه زلف نسیم و نثر با جمع کنی سندر ترا
زان نظر نسیم خبر رسان تازه بتازه نوبت	سازد نسیم در اسپ من عشق لایعوا سید

بالی و ساقی هر چه هست با و فکته خوش بیا

ریز به کاسه از بخان تازه بتازه نوبت

و هزار بار و پیس درین مثل و حکام حتم آن بر آن صرف ساخته و در سال ۱۰۰۰  
 شاه منریان و بدندان که پرمان پوتی مذکور و او را نصیب نمودند و در باره تصرف  
 هشت هزار روپیه پوتی مذکور را زیور طبع پوشانیده در تمامی اقصای بلاد  
 پانصد تا جلد بطور پدیدار سال نموده و نسخه ناموری عسکری انداختند و پرتو  
 یا برای سری گسیباجی در دایم سری کاسی بیست و نه روز سادرت ایستاد  
 حاصل ساخته در شایع کردن پوتی مذکور در آن دایم همت گماشته اکثر  
 شاه منریان منعقد ساختند چون بر همان آنجا هم پرمان پوتی مذکور و او را  
 زبان پنجسین برکشوند به کمال شادمانی و شادمانی و کامیابی برافزایند  
 چنانچه یک جلد پوتی زهری بر کاس مع سه جلد پوتی دیگران هم از تصنیف  
 ماجد بودند پدینه ناظرین نموده اسم نانی و والد ماجد با کسی کاری  
 ایشان نام و والد ماجد را زهری مار بگر... بوده چنانچه شایع  
 احسام گزاه تا حال با اقامت تعلق دارد که رای کاری حاصل اولد بود و در  
 اتم سنائی بنیاد گرواری پرشاد المتخلص باقی که در سال یک هزار و دو صد و چهل و  
 چهار هجری با یخ غره رجب المرجب در عالم ایجا و قدم نهاد است بعد یکساعت با شایع  
 راس زهری پرشاد و والد ماجد از خدا مستیاری سرفرازی یافت و بجای است  
 بیجا یات نواب مختار الملک سر سالار جنگ مدار الملکام سرکار عالی که همواره بقدر دانی  
 تعلق بناز مستند از ویوانی مربوط نمودن میخواستند سواست خدمت از وی سلطانی

و راس خدمات در سال یک هزار و دویست و شصت و شش هجری نبوی بعمر پانزده سالگی  
 از پیشگاه نواب سکنه بجایه بها از مشرفی با در چرخانه و مشغلتی از سر کار است  
 عزامتیا یافته و در عهد نواب ناصرالدوله بجای از سر رشته و قمار  
 کل فوج صرفت خاص از مغزولی راجه بال مکنه در سال یک هزار و دویست و شصت  
 هجری نبوی سرفراز شده بسیار کفایت سرکار و درستی فوج ساختند و  
 بعد از آن خدمت مذکور در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی  
 از جمله تصدقات جاگیرات نظام یار جنگ بهادر فخر الملک که در منصبی سرکار بود  
 مع کل سر رشته واری جمعیت جامه او آن فخر سرفرازی یافته بوظای جوایر ممتاز گردید  
 پنا نچه محمد علی عاشق تاریخ این سرفرازی در فطره (جوایر و خدمت) بر آورده  
 بود و در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی در جس سالگه نواب  
 افضل الدوله بیاید خطاب رست و منصب پانصد می سرفراز شدند  
 غرض که همواره در اطاعت سکنه بجایه بها و ناصرالدوله بها و افضل الدوله بها  
 سرفرو و کامیاب بوده در سال یک هزار و دویست و شصت و پنج هجری نبوی  
 ره و عالم بعیت گردید پیش از پانزده سال و فاجت خود از کار و بار سرکار  
 و تعلقات و نبوی کناره کشی نموده و مشغول بطرف و حدانیت بوده باز  
 و مسیح تعلقات بر سر این کناره ای نهاد و در قضیه پوختی نه بر می پر کاس  
 که در بیان بها که از جمله جوایر است با کمال آتش فایده البال ماله و ...

از آن انونیت از شهر و نام خود کردن به استند را هم در حق سرانجام می بیند  
 و سنی اینک در بجا کا هم بر فضا و زمین و دیگر همه اعتبار به هر گنار و پانصد و گنار  
 نوشته عاقبت است به زمین با صندج اند بر سطح آن هم یکبار و بعد از آن مستحق است  
 و از مال عمارات که استند را که گردیده واضح با و که بر دو کرو می از سر در آبا  
 بر کو چستارانی گنار دیول قدیم سر می آو که در عمارت که میان صحرای آن  
 در فضا ویران بود امروز به اپامی رستگاری و آنجا مو منع کشید تا  
 مع حصار کرده و چهار دروازه سیع ایشان بلند و با غناسه پر اشجار و عمارت  
 و مکانها که دل پسند و در هر ساله مع دیگر و یوسمان و شیواله بصهارف  
 یک کاب و چند هزار که حساب آن منسب دارم آبادان است جمله آن در  
 آن در دیگر جا که در شهر هزار و چهل ساله با این شهر با این شهر  
 و شیر و روز مره خوراکی او در آن و در آن خود شده که این خیر است  
 همیشه جاری باشد و دیگر در شهر از پور بر کن راه سر می که گاهی مستعمل  
 سر می به پاسی یک گنات پنجم و سنگ بست به سوم به کوشه گنات  
 و احداث نموده ام و نیز در منطقه خود که تو به عرضت سر می نکر نام دارد یک  
 الایب غلبیم مستقیم بصرف پانزده هزار و پیمه تیار نموده باقی ساگر نام  
 باشد ام سواست این هیچ ازین فانی البیا و باقی قابل یادگار باقی نیست  
 بس الله بالکمال فاست درین سال بر طائل از تو قی حاد و

صدر سررشته داری فتح با قاعده که این کار جانفشانی با از راقم پشمیل آمده بود  
سرفراز قریب وند و پایید غرست و اعتبار را و با با برتر و قدر وند مؤمن که بترقی  
وز استزاد بها و در صورت به تفصیلات و جوهر شناسی تا دو سال برای  
تفہیم حسابات و معاملات راجه مرلی مؤید بهادر برادر راجه شیرواج بها  
و بهرم و نت بهادر سر و فستمال را و راقم را بتقریب خاص حضرت سلطانی  
میر شرف اختصاص داوند به فضل الهی تا

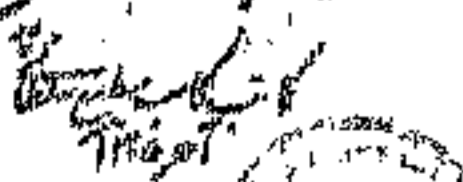
حال به خدمات موروثی و نسبت بر مشرفی شادوی خانه که تقریب با می تمینت  
از ان متعلق است و با بالارام و له اندر من نانا سے راقم تعلق سے دست  
ماور و مشکور بود و عام چہنما پنچ بعد شکار الملک سر سالار جنگ مرحوم و  
دیوانی صاحبزادہ ارشد کلان مرحوم بی بی لاین حسینان بها و رعنا و اہل خانہ  
بروز شین جلوس اقدار حضرت سلطان و رسال یک ہزار و نہ صد خطہ و یک

بھری نبوی از فرط قدر وانی جانانی بہ خطاب راجاتی و بہادری و منصب  
یک ہزار و پانصدی و بعد چہندی بسرفراز می نوبت و روشن چوکی  
و عمار می عسراقیاز میدارم و در خدمات مجوزہ جانفشانی نمودہ بعزت  
محرمت میگزارم اللہ تعالیٰ شانہ العزیز سایہ بلبند پایہ بادشاہ چہستان  
پادشاه را و نیز گاہ بر سر پانہ گاہ خیر خواہ سلامت و کرامت و ارادہ  
یکسب چہر کلیات خود را کہ موسوم بہ یادگار باقی است بطور ہدیہ گزارانیدہ



فرزند که سیکه بفرستید پیش پنج سالگی و دومی پس پنج سالگی قضا نمودند  
 برهماستت خاطر شده بر صفاست حق را منی بوده اکثر بر دیول کیشو گرمی مفهم  
 میاند و وجود بی بود خود را مرده میداند سر می پرشاد و پر میسری پرشاد و فرزند  
 برادر حشمتی خوب چند که اعد تقاضای سلامت و اراد و چشم بد مر ساد و رکار  
 مصروف می باشد و حال عیال داری در شسته داری این است که در تمام  
 برادر می بال فعل و درین بلده زاده از پنجاه خانه نخواهند بود خانه نیست که با  
 من گنه کارانوسه قرابت قریبه نمیدار و تفصیل آن نوشتن خالی از طوالت  
 نیست و حال کارخانه داری این است که اول پاره مرار عمار الملک

مرحوم کارخانه در سه صحنه بنا ایجا و کردم در آن بیست هزار بند و در  
 قلع پولیسینل چار کتا تمام و کار جندوق سانه می را پاپا پیر شانه میدم که در کتیرا  
 قدر و آن بندوق و غیره اشیا می این کارخانه را پسند میکردند -  
 و کار شبانه یعنی کیب سازی و بار و وسازی و کار چرمی و کارخانه کاغذ  
 که در آن استخوان سرکاری تیار می شود بسیاری ایجا و کردم و نفع و نقصان  
 عظیم برود ششم حالا از برداشته خاطر می دکان هوس و نیوی را بر چسبیده ام

بر دیول کیشو پیشه گوشه عاقبت گزیده سواست تقریبات سلطانی  
 که بقای زنده گان از اطاعت گزاری ناچار نیست هیچ از روی و نیوی باقی نیست  
 الله پس باقی هوش  مطلبه نهی خواران



ناسی جو ہر بیان فرماندہ این دیار خسرو خورشید و قار سپاسش منظر  
 منصور ہر کی در روز و شامانی امیر تیمور از محاورت بندگان عالی  
 در گلوی نواس و عام قلایدگی و از دانش ہر یار و کن ہر پادشاہان و پادشاہان  
 در کشتن ملازمان دولت آصفیہ و توکران سر کار دنیا سب از ہر و پیکران  
 تمام بی پایان حاکمان زمان ہر محبوب و پیکران مراد و نام  
 قبایہ و زاد و توالہ آن ہر پادشاہان کامراتی فارغ الیہاں و از کہ ہم  
 حسان شہینہ حضرت زلام الملک آصفیہ جاہ و سہفت ششم ہر بیان  
 بارگاہ عالی ہر پادشاہان شہادت شہاد ہاں و تفسیر احوال شہد ہاں  
 از سن نواس ندو پسر کریم اس اوایل سلسلہ ہر پسر شہل ابوالفضل ہر  
 اکبر سیدہ روی چہین والاسران دید ہر فوراً و حیدر العصر فرمودہ  
 توینان شہت گیمان پناہ و مقربان در گاہ سہ پسر اشتباہ کہ ہر کی  
 حدیم المثال ست و سرخیل از باب جاہ و جلال شخصی یافت صاحب  
 شکوہ حق پڑوہ صدر سر شہتہ و از سپاہ باقا مددہ تا ہر بار و کن غیر خواہ  
 قدیم و کن با تمکین بندگان شہتہ جان دانش کان بندہ شہین



آنکارا پیمان کینا می زمان شاه عادل بیاتم قار سو دیوان اوست که

تا سر بلایه شمعون و ...

### سرود

لاله را از حسن زنگین اول در گناه	سرور از مهر فیه بر چه شاد او با گل
بابل نوش لبر چه او گرزند او چه با	نخله افند پیشاپور و شور می عراق
گر گل نطش بر آید از صحنه آینه رسا	بابل شیراز گره دله و ملی بهر سرکمان
گر کیت خامدش آید بدشت بترک	شیراز گره دران بهر بگر نه پیران از دهر
صد سخن از وانش والای او در صوفیها	صد بهر از فکر معنی پرورش در افتخار
از با او ...	نار که گز از با او ...
...	نظمه ...
...	حکیمه این از اشارتش خط باطل چشم
...	آسمان در و بهر از بار و قارش پایا

احمد شاه مجید که در این زمان سعید دیوشش مطبوع گردید و این ترانه ذوقی  
 گوش جاد و کلانان روزگار رسید آهی تا جهان باقی است کلام باقی  
 سمانه مذاق ارماسه سخن با و در منند و نوران او نوران ملک در تمام

راق محض اشفاق و الاطرت عالی همت آو هم شناس ثانی بنیادها  
 نبی راجه گردی پرسی پشاد و بهادر باقی سراپا را افتد سر اسرو و او که الحق مرو  
 و و تقیر است و در کمالات انسانی و فنون نکتہ دانی بی نظیر تخلص می  
 قی و کلامش همچو سخن عراقی و ملا فخری و میرزا اساتی و خان قباچی وین  
 لاتی و لر با تر از چهره خوبان بنارس و صاف و شیرین تر از قند فغان  
 شایسته تکلف اگر باقی بلخی و سپیدی و ماوندی و ماور النهری و  
 ماوندی کلامش همه پدید مستان با و نه نایب سخوری میگردیدند آرام  
 اخلاص و انس و الفت و ثاقب و تمنا و نیاز و امانت و  
 دم و ندیم و رفیق و خلعت و رفیق و مونس و تقه و مست  
 جوهر و راسم و اندر من و بهجت و مرشد و معاحب و مودت  
 حشمت و خیال و خوشدل و سروری و سرشار مضطر  
 مضطرب و بدر و بهار و موجد و موجی و زخمی و زار  
 عشق و مشتاق و گلشن و غمار اگر معصرتش میبودند از  
 شادی سر بنگار میبودند و فخر می نمودند و یک زبان میفرمودند  
 در آن اوقات که ایشان را در آن زمانه ...

Handwritten text in the top-left quadrant, possibly a list or notes.

Handwritten text in the top-right quadrant, possibly a list or notes.

الاصول بالاردو

Handwritten text in the middle-left quadrant.

Handwritten text in the middle-right quadrant.

ازم تعلیم در گیارہ روز (The Education of Eleven Days)

Handwritten text below the title, possibly a date or author's name.

Handwritten text below the title, possibly a date or author's name.

Handwritten text in the bottom-left quadrant.

Handwritten text in the bottom-right quadrant.

از کلام میرزا ابوالحسن مستم خلف الصدق مولانا محمد علی صاحب

Handwritten text in the bottom-left quadrant.

Handwritten text in the bottom-right quadrant.

مان بچو کلام حافظ و سعدی قبول و مشهور شود

تایخ تالیفات کلام جناب غنی قدا علی صاحب نظام

ریاست بهوپال متخلص فارغ

بار مخلوق بر آردون و زرخشیدن تو  
 نیوه حسن خلق حسن نیر تو اضع کرد  
 وقت تقیر گل از برگه زبان میرزد  
 اخلا با و زخمنا نه عمر حسابا و بد  
 زنت از حاشیه بود ان بساط ایوان  
 سب شود روزی عشق و نشاط و شادی  
 ندرین گاشن گیتی ز شمیم حیات  
 نقش امید نشیند چون نشیند جان  
 سن درین دور زمانه بد عامی خواهم  
 و ایم از فضل خدا بال روانی با  
 نور چشم و عنبر و زهر و عیش از خاطر  
 عنی لیبی ست مگر خامه نکست پروانه

روز میثاق نوشتند بنام با پی  
 بر تر از او چو نسیم لاله مقام با  
 بیکه طبع دل لطف کلام با  
 پاوه حشرست جاوید بجا هم با  
 شرو و دولت انبال نالام با  
 جلوه پروانه شود بسج ز شام با  
 جاودان باد ترو تاز و شام با  
 گل نشاند زمین فیض خرام با  
 گردش سپنج جهانگیر به کام با  
 حاجت و خواهش ارمان هر امر با  
 وقت پیکار بره تیر حسام با  
 میرا پد عنبرل و نشر و پیام با